

تفسیر نوجوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام : دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy Qur'anfor Teenager




بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج.۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج.۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج.۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـر گرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره اَنبياء

سوره اَنبياء

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر

۱ اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فى غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ

حساب مردم به آن ها نزديک شده اما آن ها در غفلتند و روى گردانند .

عمل آن ها نشان مى دهد كه اين غفلت و بى خبرى سراسر وجودشان را گرفته است وگرنه چگونه ممكن است انسان ايمان به نزديكى حساب ، آن هم از حساب گرى فوق العاده دقيق ، داشته باشد و اين چنين همه مسائل را سرسرى بگيرد و آلوده هر گونه گناه باشد ؟

كلمه «اِقْتَرَبَ» تأكيد بيشترى از «قُرْب» دارد و اشاره به اين است كه اين حساب بسيار نزديک شده.

تعبير به « ناس » گرچه ظاهرا عموم مردم را شامل مى شود و دليل بر آن است كه همگى در غفلتند ، ولى بدون شك هميشه موقعى كه سخن از توده مردم گفته مى شود استثناهايى وجود دارد و در اين جا گروه بيدار دلى را كه هميشه در فكر حسابند و براى آن آماده مى شوند ، بايد از اين حكم مستثنى دانست .

جالب اين كه مى گويد : حساب به مردم نزديک شده ، نه مردم به

حساب ، گویی حساب با سرعت به استقبال مردم می دود .

ضمنا فرق میان « غفلت » و « اعراض » ممکن است از این نظر باشد که آن ها از نزدیکی حساب غافلند و این غفلت سبب می شود که از آیات حق اعراض کنند ، در حقیقت « غفلت از حساب » علت است و « اعراض از آیات حق » معلول آن و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخ گویی در آن دادگاه بزرگ است ، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و روی گردان می شوند .

۲ ما يَأْتيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ اِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ

هر یادآوری تازه ای از طرف پروردگارشان برای آن ها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا می دهند .

کلمه « ذِكْر » در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به « مُحْدَث » (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی ، یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد ، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل های غافلان وارد می شود ، اما چه سود برای کسانی که همه این ها را به شوخی می گیرند .

ص:۱۲

اصولاً یکی از بـدبختی های افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایـح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بـازی می گیرنـد و همین سـبب می شود که هرگز از خواب غفلت بیـدار نشونـد ، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخوردکنند، چه بسا مسیر زندگانی آن ها در همان لحظه تغییر پیدا می کند .

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست

۱۶ وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ

ما آسمان و زمین و آن چه رادرمیان آن هااست برای بازی نیافریدیم .

این زمین گسترده ، این آسـمان پهناور و این همه موجودات متنوع و بـدیعی که در صـحنه آن ها است نشان می دهـد ، غرض مهمی در کـار بوده است ، آری هـدف این بوده که از یـک سو بیـانگر آن آفریننـده بزرگ باشـند و نشانه ای از عظمتش و از سوی دیگر دلیلی بر « معاد » باشد وگرنه این همه غوغا برای این چندروز معنی نداشت .

آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی ، کاخ مجهزی با تمام وسایل فراهم کند ، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آن جا می گذرد ، در آن استراحت می کند ؟

برهان تَمانُع

۲۲ لَوْ کانَ فیهِما اِلهَهٌ اِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یَصِفُونَ

اگردرآسمان و زمین خدایانی جز «اللّه بود،فاسد می شدند

(و نظام جهان بر هم می خورد) منزه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آن ها می کنند .

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق ، آمده است ، در عین سادگی و روشنی ، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن ، به عنوان « برهان تَمانُع » یاد می کنند ، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد :

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم ، نظامی که در همه جهات هماهنگ است ، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است ، برنامه هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است .

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته است ، چراکه اگر مبدأها متعدد بود و اراده ها مختلف ، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به « فَساد » می کند ، در عالم به وضوح دیده می شد

ص:۱۴

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم ، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر ؟ کتابی که تألیف یک نفر است ، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات ، جمله بندی ها ، تعبیرات مختلف ، کنایات و اشارات ، عناوین و تیترها ، طرز ورود و خروج در بحث ها ، خلاصه تمام قسمت هایش یک پارچه و هم صدا است ، چرا که زاییده یک فکر و تراوش یک قلم است .

اما اگر دو یا چند نفر ، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک ، هر کدام تألیف بخشی از آن را برعهده گیرد ، باز در اعماق عبارات و الفاظ ، طرز بحث ها ، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است .

دلیل آن هم روشن است، زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آن ها یکی بود ، یک نفر می شدند ، بنابراین به طور قطع باید تفاوت هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد و اثرش را در نوشته های آن ها خواهد گذاشت .

حال هرقدر این کتاب، بزرگ تر و مفصل تر باشد و در موضوعات

متنوع تری بحث کند ، زودتر این ناهماهنگی احساس می شود .

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش به قدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشمول همین قانون است .

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار

۲۶ وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدا سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ

آن ها (مشرکین) گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده، منزه است (از این عیب و نقص) این ها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند .

بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان ، فرزندان خدا هستند و به همین دلیل گاه آن ها را پرستش می کردند ، قرآن صریحا در آیات ۲۶ تا ۲۹ این عقیده خرافی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلایل مختلف بیان می کند .

نخست می گوید : (وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدا) .

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است و اگر « تَبَنّی » (فرزندخواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد ، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است و از همه این ها گذشته

اصولاً- کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می شود ، برای بقاء نسل و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در دراز مدت ادامه دهد ، یا برای عدم احساس تنهایی و انس گرفتن یا کسب قدرت است ، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز ، فرزند در مورد او معنی ندارد.

لذا بلافاصله می فرماید: «منزه و پاک است او از این عیب و نقص» (سُبْحانَهُ) .

صفات شش گانه فرشتگان

سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعا دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آن ها :

« آن ها بندگان خدا هستند » (بَلْ عِبادٌ) .

« بندگانی شایسته و گرامی داشته » (مُكْرَمُونَ) .

آن ها همچون بندگان گریز پا نیستند که تحت فشار مولی ، تن به خدمت می دهند ، بلکه بندگانی هستند ، از هر نظر شایسته که راه و رسم عبودیت را خوب می دانند و به آن افتخار می کنند ، خدا نیز آن ها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت گرامی داشته و مواهب خویش را به آن ها افزایش داده است .

۲۷ لا یَسْبِقـُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلـُونَ

که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند .

آن ها آن قـدر مؤدب و تسلیم و سر بر فرمان خـدا هستند که « هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرنـد » (لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) .

و از نظر عمل نیز « آن ها تنها فرمان او را اجرا می کنند » (وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ) .

آیا این صفات ، صفات فرزندان است یا صفات بندگان ؟

۲۸ یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِه مُشْفِقـُونَ

او همه اعمال امروز و آینـده آن ها را می دانـد و هم گذشـته آن ها را و آن ها جز برای کسـی که خدا از او خشـنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناک هستند .

« خَشْیَت » به معنی هر گونه ترس نیست ، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد

« مُشْفِق » از مـاده « اِشْـفاق » به معنی توجهی است که آمیخته بـا ترس باشـد (چون در اصل از ماده " شَـفَق " گرفته شـده که روشنی آمیخته با تاریکی است) .

مسلما فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آن ها دارد و همین عرفان ، سبب می شود که آن ها نه سـخنی قبـل از او بگوینـد و نه از فرمانش سـرپیچی کننـد و به این ترتیب این جمله می توانـد در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد .

بـدون شک آن ها که بنـدگان گرامی و شایسـته خـدا هسـتند برای نیازمندان شـفاعت می کنند، ولی باید توجه داشت « هرگز برای کسـی شـفاعت نمی کنند مگر این که بدانند خدا از او خشنود است » و اجازه شفاعت او را داده است (وَ لا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضی) .

مسـلما خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او ، بی دلیل نمی تواند باشد ، حتما به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیونـد انسـان را بـا خـدا محفـوظ می دارد ، به تعـبیر دیگر انسـان ممکن است آلـوده گنـاه شـود ، ولی اگر رابطه خـویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند ، امید شفاعت درباره او هست .

اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید و یا از

نظر عملی آن قدر آلوده بوده که لیاقت شفاعت را از دست داد ، در این موقع، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقربی شفاعت او نخواهد کرد .

ضمنا این جمله پاسخی است به آن ها که می گفتند : ما فرشتگان را عبادت می کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند ، قرآن می گوید : آن ها از پیش خود هیچ کاری نمی توانند بکنند و هر چه می خواهید باید مستقیما از خدا بخواهید ، حتی اجازه شفاعت شفیعان را .

به خاطر همین معرفت و آگاهی است که « آن ها تنها از او می ترسند » و تنها ترس او را به دل راه می دهند (وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِه مُشْفِقُونَ) .

آن ها از این نمی ترسند که گناهی انجام داده باشند ، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند .

ترس آن ها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست و همچنین « اِشْفاق » آن ها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی باشد، بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه ای است از احترام ، عنایت و توجه ، معرفت و احساس مسؤولیت .(۱)

۱- « مفردات راغب » ، ماده « خشیت » و « شفق » و « تفسیر صافی » ذیل آیات مورد بحث .

بیان راز علمی پیدایش جهان

۳۰ اَوَ لَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ اَفَلا یُؤْمِنُونَ

آیاکافران ندیدندکه آسمان ها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از یکدیگر بازکردیم ؟ و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم ، آیا ایمان نمی آورند .

در این که منظور از « رَتْق » و « فَتْق » (پیوستگی و جدایی) که در این جا در مورد آسمان ها و زمین گفته شده است چیست ؟ مفسران سخنان بسیار گفته اند که از میان آن ها سه تفسیر ، نزدیک تر به نظر می رسد و هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد (۱)

به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان ، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت ، تدریجا تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله منظومه شمسی و کره

۱- « فخر رازی » در تفسیر کبیر .

زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است .

منظوراز پیوستگی، یکنواخت بودن مواد جهان است ، به طوری که همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد ، اما با گذشت زمان ، مواد از هم جدا شدند و ترکیبات جدیدی پیدا کردند و انواع مختلف گیاهان و حیوانات و موجودات دیگر ، در آسمان و زمین ظاهر شدند ، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه ای دارد و هرکدام نشانه ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش.(1)

منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی رویید ، اما خدا این هر دو را گشود ، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید .

نعمت کوه ها و دره ها

۳۱ وَ جَعَلْنا فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ اَنْ تَميدَبِهِمْ وَ جَعَلْنا فيها فِجاجا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

و در زمین کوه های ثابت و پابرجایی قراردادیم تا آن ها در

۱- « المیزان » ، ذیل آیه .

آرامش باشند و در آن دره ها و راه هایی قرار دادیم تا هدایت شوند .

« رَواسی » جمع « راسِیَه » به معنی کوه های سخت و پابرجا است و از آن جا که این گونه کوه ها از ریشه با هم پیوند دارند ، ممکن است

اشاره به این پیوستگی باشد و از نظر علمی ثابت شده که این به هم پیوستگی ریشه ای کوه ها ، اثر عمیقی در جلوگیری از لرزش های زمین دارد . « تَمید » از ماده « مَیْد » به معنی لرزش و حرکت ناموزون اشیاء بزرگ است .

کوه ها همچون زره ای کره ای زمین را دربرگرفته اند و این سبب می شود که از لرزش های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است تا حدّ زیادی جلوگیری کند .

به علاوه همین وضع کوه ها ، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حداقل می رساند .

از سوی دیگر اگر کوه ها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی شد ، همان گونه که در کویرها و بیابان های خشک و سوزان چنین است .

سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه های عظمت او است

ص:۲۳

اشاره کرده می گوید : (وَ جَعَلْنا فیها فِجاجا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ) .

به راستی اگر این دره ها و شکاف ها نبودند ، سلسله های جبال عظیم موجود در زمین مناطق مختلف را آن چنان از هم جدا می کردند که پیوندشان بهم به کلی گسسته می شد و این نشان می دهد که همه این پدیده ها طبق برنامه و حسابی است .

آسمان سقفی محکم برای حفاظت زمین

۳۲ وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفا مَحْفُوظا وَ هُمْ عَنْ ایاتِها مُعْرِضُونَ

و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ، ولی آن ها از آیات آن روی گردانند .

منظور از آسمان در این جا جوی است که گرداگرد زمین را گرفته و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد ، این قشر ظاهرا لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده ، به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگ های « شهاب » که از هر گلوله ای خطرناک ترند حفظ می کند .

به علاوه اشعه آفتاب که دارای قسمت های مرگباری است به

ص:۲۴

وسیله آن تصفیه می شود و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو ، به سوی زمین سرازیر است ،جلوگیری می کند.

آری این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام حفظ کرده است .

حرکت شب و روز و ماه و خورشید

۳۳ وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ

او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک از آن ها در مداری در حرکتند .

مفسران در تفسیر این جمله بیانات گوناگون دارند ، اما آن چه با تحقیقات مسلم دانشمندان فلکی سازگار است ، این است که منظور از حرکت خورشید در آیه فوق یا حرکت دورانی به دور خویش است و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد .

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه « کُلّ » ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه « لَیْل » (شب) استفاده می شود .

بعضی از مفسران بزرگ نیز احتمال داده اند که اشاره به « شب » و

ص:۲۵

« روز » و « ماه » و « خورشید » (هر چهار) باشد ، زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است ، نیز برای خود مداری دارد ، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند ، این یک سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائما در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل می دهد همانند استوانه ای است که در گرد این کره دائما نقل مکان می کند ، بنابراین شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند .

این احتمال را نیز داده اند که منظور از حرکت خورشید حرکت آن در احساس ما باشد زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند (۱)

۳۴ وَماجَعَلْنالِبَشَرٍمِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَاَفَائِنْ مِتَ فَهُمُ الْخالِدُونَ

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آن ها که انتظار مرگ تو را می کشند) اگر تو بمیری آن ها زندگی جاویدان دارند ؟

بقای شریعت و دین و آیین نیازبه بقای آورنده آن ندارد، آیین

ص:۲۶

۱- اقتباس از « المیزان » .

ابراهیم و موسی و عیسی هر چند جاویدان نبودند ، ولی قرن ها بعد از وفات این پیامبران بزرگ (و در مورد حضرت مسیح بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند .

بنابراین جاودانگی مذهب نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد ، ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند .

و اما این که آن ها خیال می کنند با در گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز پایان می یابد ، در حقیقت کور خوانده اند ، زیرا این سخن در مورد مسائلی صحیح است که قائم به شخص باشد ، اسلام نه قائم به شخص پیامبر بود و نه اصحاب و یارانش ، آیینی بود زنده و پویا که بر اساس حرکت درونیش پیش می رود و مرزهای زمان و مکان را می شکافد و به سیر خود ادامه می دهد .

مرگ آغاز زندگی جدید است

۳۵ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً وَ اِلَیْنا تُرْجَعُونَ

هرانسانی طعم مرگ را می چشد و ما شمارا بابدی ها و نیکی هاآزمایش می کنیم و سرانجام به سوی مابازمی گردید.

واژه « نَفْس » در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته ،

نخستین معنی نفس « ذات » یا خویشتن خویش است ، این معنی وسیعی است که حتی بر ذات پاک خداوند اطلاق می شود ، چنان که می خوانیم « كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ : خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است » (۱۲ / انعام) .

سپس این کلمه درموردانسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند : « مَنْ قَتَلَ نَفْسا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسادٍ فِی الْاَرْضِ فَكَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعا: کسی که انسانی را بدون این که قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد، گویی همه انسان ها را کشته است » (۳۲/مائده) .

و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند «اَخْرِجُوا اَنْفُسَكُمْ» ، فرشتگان قبض ارواح می گویند : « روح خود را خارج کنید » (۹۳ / انعام) .

پیدا است که منظور از « نَفْس » در آیه مورد بحث همان معنی دوم است، بنابراین منظور بیان قانون کلی مرگ درباره انسان ها است .(۱)

بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود که هدف

۱- « المیزان » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۳۱۲ .

از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد ؟

قرآن در دنباله همین سخن می گوید : « ما شما را با بدی ها و نیکی ها امتحان می کنیم و سرانجام به سوی ما بازمی گردید » (وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنا تُرْجَعُونَ) .

جایگاه اصلی شما این جهان نیست، بلکه جای دیگر است، شما تنها برای دادن امتحانی در این جا می آیید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است ، خواهید رفت.

قابل توجه این که در میان مواد امتحانی « شرّ » مقدم بر « خیر » ذکر شده و باید همچنین باشد ، زیرا آزمایش الهی هر چند گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، ولی مسلما آزمایش به وسیله بلاها سخت تر و مشکل تر است .

چرا خدا مردم را آزمایش می کند

در این جا سؤال مهمی باقی می ماند که خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند و اصولاً ـ آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد ؟

در زمینه مسأله آزمایش الهی ، بحث فراوان است ، نخستین سؤالی که به ذهن می رسد ، این است که ؛ مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و

نادانی خود بکاهیم ؟ اگر چنین است ، خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است و غیب آسمان و زمین را با علم بی پایانش می داند ، چرا امتحان می کند ؟ مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود ؟

پاسخ این سؤال مهمّ را در این جا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایش های ما بسیار متفاوت است .

آزمایش های ما همان است که در بالا گفته شد ، یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، امّا آزمایش الهی در واقع همان « پرورش و تربیت » است .

توضیح این که ؛ در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است ، این یک قانون کلّی و سنّت دایمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوّه به فعل رساندن آن ها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان ، آنان را می آزماید ، یعنی همان گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گدازند تا به اصطلاح آبدیده شود ، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می دهد تا مقاوم گردد .

درواقع امتحان خـدا به کار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه های مسـتعدّ را در سـرزمین های آماده می پاشـد ، این دانه ها با اسـتفاده از مواهب طبیعی شـروع به نموّ و رشـد می کننـد ، تـدریجا با مشـکلات می جنگند و با حوادث پیکار می نمایند ، در برابر طوفان های سـخت و سـرمای کشنده و گرمای سوزان ، ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پرثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد .

سربـازان رانیز برای این که ازنظر جنگی نیرومنـد و قـوی شونـد، به مانورهـاو جنـگ هـای مصـنوعی می برنـد و در برابر انـواع مشـکلات تشنگی، گرسنگی ، گرما و سرما ، حوادث دشوار، موانع سخت، قرارمی دهند تا ورزیده و آبدیده شوند و این است رمز آزمایش های الهی .

قرآن مجیـد درآیه ۱۵۴ سـوره آل عمران بـه ایـن حقیقـت تصـریح کرده است و می گویـد : « وَ لِیَبْتَلِیَ اللّهُ مـا فی صُـدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ مـا فی قُلُوبِکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ: خداونـد آن چه را شـما در سـینه داریـد، می آزمایـد تا دل های شـما کاملاً خالص گردد و او به همه اسرار درون شما آگاه است » .

امیرمؤمنان علی تعریف بسیار پرمعنی در زمینه فلسفه

ص:۳۱

امتحانات الهی دارد، می فرماید:«وَ اِنْ کانَ سُبْحانَهُ اَعْلَمُ بِهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَلکِنْ لِتَظْهَرَالْاَفْعالُ الَّتی بِهایَسْتَحِقُّ الثَّوابَ وَالْعِقابَ: گرچه خداوند به روحیّات بندگانش از خودشان آگاه تر است ، ولی آن ها را امتحان می کند تا کارهای خوب و بدکه معیارپاداش و کیفر است، از آن ها ظاهر گردد » .(۱)

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد ، مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند ، خداوند بندگان را می آزماید تا آن چه در درون دارند ، در عمل آشکار کنند، استعدادهارا ازقوّه به فعل برسانند و مستحقّ پاداش و کیفر اوگردند.

اگر آزمایش الهی نبود ، این استعدادها شکوفا نمی شد و درخت وجود انسان ، میوه های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی گشت و این است فلسفه آزمایش الهی در منطق اسلام .

آزمایش خدا همگانی است

از آن جا که نظام حیات در جهان هستی، نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند ، حتّی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز می دهند ، همه مردم از انبیاء

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قِصار ، شماره ۹۳ .

گرفته تا دیگران ، طبق این قانون عمومی می بایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند .

اگرچه امتحانات الهی متفاوت است ، بعضی آسان و قهرا نتایج آن ها نیز باهم فرق دارد ، اما به هر حال آزمایش برای همه هست ، قرآن مجید به امتحان عمومی انسان ها اشاره کرده ، می فرماید : «اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ : آیا مردم گمان می کنند بدون امتحان رها می شوند، نه هرگز، بلکه همگی باید امتحان دهند » (۱ / عنکبوت) .

قرآن نمونه هایی از امتحانات پیامبران رانیز بازگو کرده است ، آن جا که می فرماید : « وَ اِذِ ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ : خداوند ابراهیم را امتحان کرد » (۱۲۴ / بقره) .

درجای دیگر آمده است: «فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی ءَاَشْکُرُ اَمْ اَکْفُرُ: هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت: این لطف خدا است، برای این که مرا امتحان کند، آیا شکرگزاری می کنم یا کفران » ؟ (۴۰ / نمل)

شیوه های آزمایش خدا

نمونه هـایی که انسـان بـا آن هـا امتحـان می شود ، عبارتنـد از : ترس ، گرسـنگی ، زیـان هـای مـالی و مرگ ... ، ولی وسایل آزمایش خداوند منحصر به این ها نیست ، بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان ، آمده است ، مانند فرزندان ، پیامبران و دسـتورات خداونـد، حتّی بعضـی از خواب ها، ممکن است از وسایل آزمایش باشد، «شـرور و خیرها نیز از آزمایش های الهی محسوب می شوند» (وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ) (۳۵ / انبیاء) .

بنابراین مواردی که در آیه شمرده شده ، جنبه انحصاری ندارد ، هرچند ازنمونه های روشن و زنده آزمایش های الهی است .

و می دانیـم کـه مردم در برابر آزمـایش هـای خداونـد ، به دو گروه تقسـیم می شونـد ؛ گروهی از عهـده امتحانـات برآمـده و گروهی مردود می شوند .

مثلاً مسأله « ترس » که پیش می آید ، گروهی خود را می بازند و به خاطر این که کوچک ترین ضـرری به آن ها نرسد ، شانه از زیر بـار مسؤولیّت خـالی می کننـد ، در جنگ ها فرار می کننـد ، یا راه سازش کاری پیش می گیرنـد و با عذرتراشـی هایی چون ؛ « نَخْشى اَنْ تُصيبَنا

دائِرَةٌ : ما می ترسیم ضرری به ما متوجّه شود » ، از تکلیف الهی سرباز می زنند (۵ / مائده) .

و گروهی دیگردربرابرعوامل ترس، باایمان و توکل بیشتری خودرا برای هرگونه فداکاری مهیّامی کنند، چنان که درقرآن آمده:«اَلَّذینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَ النّاسَ قَدْجَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ ایمانا وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ: وقتی که به مردم باایمان می گفتند : اوضاع خطرناك است و دشمنان شما مجهّزند ، شما عقب نشینی کنید ، بر ایمان و توکل آن ها افزوده می شد » (۱۷۳ / آل عمران) .

دربرابر سایر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است، همچون گرسنگی و زیان های مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند .

نمونه هایی از این امتحانات در متن قرآن آمده است و در آیات مناسب به آن اشاره خواهیم کرد .

رمز پیروزی در آزمایش های خدایی

در این جا سؤال دیگری پیش می آید و آن این که ؛ حال که همه انسان ها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند ، راه موفّقیّت در این آزمایش ها چیست ؟

پاسخ این سؤال راقسمت آخرآیه موردبحث وآیات دیگرقرآن می دهد؛

نخستین و مهم ترین گـام برای پیروزی ، همـان است که در جمله کوتاه و پرمعنی « وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ » در آیه فوق آمـده است ، ایـن جملـه باصـراحت می گویـد : رمز پیروزی در ایـن راه ، صـبر و پایـداری است و به همین دلیـل بشـارت پیروزی را تنهـا به صابران و افراد بااستقامت می دهد .

توجّه به گـذرا بودن حوادث این جهان و سـختی ها و مشـکلاتش و این که این جهان ، گذرگاهی بیش نیست ، عامل دیگری برای پیروزی محسوب می شود که در جمله « اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ » (ما از آنِ خـدا هستیم و به سوی خـدا بازمی گردیم) آمده است.

اصولاً این جمله که از آن به عنوان « کَلِمَه اِسْتِرْجاع » یاد می شود، عصاره ای از عالی ترین درس های توحید و انقطاع اِلَی اللّه و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان است و اگر می بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت ، این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجیـد تکرار می کردنـد ، برای این بوده که شـدّت مصـیبت آن ها را تکان ندهـد و در پرتو ایمان به مالکیّت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند .

امیر مؤمنان علی در تفسیر این جمله می فرماید : « اِنَّ

قَوْلَنا اِنّا لِلّهِ اِقْرارٌ عَلی اَنْفُسِنا بِالْمِلْكِ وَ قَوْلُنا وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اِقْرارٌ عَلی اَنْفُسِنا بِالْهَلْكِ : این که ما می گوییم " اِنّا لِلّهِ " ، اعتراف به این حقیقت است که ما مملوك اوییم و این که می گوییم " وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ " ، اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما ، جای دگر است » .(1)

استمداداز نیروی ایمان و الطاف الهی ، عامل مهمّ دیگری است، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می گردند ، اعتدال خود را از دست داده ، گرفتار اضطراب می شوند ، امّا دوستان خدا ، چون برنامه و هدف روشنی دارند ، بدون حیرت و سرگردانی ، مطمئنّ و آرام به راه خود ادامه می دهند ، خدا نیز روشن بینی بیشتری به آن ها می دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند، چنان که قرآن می گوید:«وَالَّذینَ جاهَدُوا فینالَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا: کسانی که در راه ما به جهاد برخیزند، ما آن ها را به راه های خود هدایت می کنیم » (۶۹/عنکبوت) .

ص:۳۷

۱- « نهج البلاغه » ، کلمات قِصار ، شماره ۹۹ .

انسان از عجله آفریده شده است

۳۷ خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُوْرِيكُمْ اياتی فَلا تَسْتَعْجِلُونِ

(آری) انسان از عجله آفریده شده ، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم .

منظور از « انسان » در این جا نوع انسان است (البته انسان های تربیت نایافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی) .

و منظور از « عَجَل » شتاب و شتابزدگی است ، همان گونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است و در جای دیگر قرآن می خوانیم : « وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً : انسان ، عجول است » (۱۱ / اسراء).

در حقیقت تعبیر «خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ» یک نوع تأکید است، یعنی آن چنان انسان عجول است که گویی از « عجله » آفریده شده و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته و به راستی بسیاری از مردم عادی چنین اند ، هم در خیر عجولند و هم در شر ، حتی وقتی به آن ها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید ، عذاب الهی دامنتان را می گیرد ، می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید ؟

شر ، حتی وقتی به آن ها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید ، عذاب

الهی دامنتان را می گیرد ، می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید ؟

و در پایان آیه اضافه می کند: (سَأُرِيكُمْ اياتی فَلا تَسْتَعْجِلُونِ).

تعبیر « اياتی » در این جا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب و بلاها و مجازات هایی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفان را با آن تهدیدمی کرد و این سبک مغزان کرارا می گفتند : پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می ترسانی .

قرآن می گوید : عجله نکنید ، چیزی نمی گذرد که دامانتان را خواهد گرفت .

با توجه به آیه فوق این سؤال پیش می آید که اگر انسان طبیعتا عجول است ، پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می کند و می گوید : « فَلا تَسْتَعْجِلُونِ » آیا این دو با هم متضاد نیست .

در پاسخ می گوییم با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان و قابل تغییر بودن صفات و روحیات و ویژگی های اخلاقی ، هیچ گونه تضادی در کار نیست ، چراکه با تربیت و تزکیه نفس می توان این حالت را دگرگون ساخت .

۳۸ وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ

آن ها می گویند اگر راست می گوئید این وعده

قیامت کی فرامی رسد ؟

آن ها با بی صبری تمام ، در انتظار قیام قیامت بودنـد ، غافل از این که فرارسـیدن قیامت همان و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آن ها همان ، ولی چه می توان کرد ، انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می کند .

تعبیربه«اِنْ کُنْتُمْ صـادِقِینَ»به صورت جمع (اگر راست می گوییـد) با این که مخاطب پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله بود، به خاطر آن است که پیروان راستین او نیز در این خطاب شـرکت داده شـده اند و ضـمنا می خواسـتند بگویند، فرانرسـیدن قیامت دلیل بر این است که همه شمادروغ گو هستید.

ترازوهای عدل در قیامت

۴۷ وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئا وَ اِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَیْنابِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ

ما ترازوهای عـدل را در روز قیامت نصب می کنیم ، لـذا به هیـچ کس کمترین سـتمی نمی شود و اگر به مقدار سـنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم .

« قِسْط » گاه به معنی عدم تبعیض و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در این جا معنی دوم است .

جالب این که قسط در این جا به عنوان « صفت » برای «مَوازین» ذکر شده ، این ترازوهای سنجش آن چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می باشد و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند : (فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئا) .

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد .

اما این نفی ظلم و ستم ، مفهومش این نیست که در حساب دقت نمی شود ، بلکه « اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ، ما آن را حاضر می سازیم » و موردسنجش قرار می دهیم (وَ اِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَیْنابِها) .

« خَرْدَل » گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد .

« میزان » در این جا به معنی « وسیله سنجش » است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد ، میزان الحراره (گرماسنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزان های دیگر هریک هماهنگ با

موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند .

در احـادیث اسـلامی می خوانیم که میزان هـای سـنجش در قیـامت ، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هسـتند که در پرونـده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد (۱) و می خوانیم : « اَلسَّلامُ عَلی میزانِ الْاَعْمالِ : سلام بر میزان سنجش اعمال » .

ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست ؟

دربـاره چگونگی توزین اعمـال در روز رسـتاخیز، بحث فراوانی در میان مفسـران و متکلمان شـده است و از آن جا که بعضـی چنین تصور کرده انـد ، وزن و ترازو در آن جهان هماننـد وزن و ترازو در این جهان است و از طرفی اعمال انسان ، سـنگینی و وزنی نـدارد که بتـوان آن را بـا ترازو سـنجید ، ناچـار شـده انـد از طریـق تجسّم اعمـال و یـا این که خود اشـخاص را به جـای اعمالشان در آن روز وزن می کننـد ، مشـکل را حل نماینـد و حتی عبارتی از « عبید بن عمیر » نقل شده است که می گوید: « یُؤْتی بِالرَّجُلِ الطَّویـلِ الْعَظیمِ فَلا یَزِنُ جُنـاحَ بَعُوضَهٍ : در آن روز افراد بزرگ جثه ای را می آورنـد که در ترازوی سـنجش با اندازه بال مگسی

ص:۴۲

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۵۲ (چاپ جدید) .

وزن ندارنـد » ، اشاره به این که ظاهرا آدم های باشخصـیتی بودند و در باطن هیچ . (این روایت در « مجمع البیان » و تفسـیر « طبری » از "عبیـد بن عمیر" نقل شـده و ظاهر عبارت این است که این سـخن از خود "عبید" است نه از پیامبر صـلی الله علیه و آله) . ولی اگر مسأله مقایسه زنـدگی آن جهان را بازنـدگی دنیاکنار بگـذاریم و توجه داشـته باشـیم که همه چیز در آن جا با این جا متفاوت است ، درست هماننـد تفاوتی که میان زنـدگی جنین در عالم رَحِم ، با زندگی انسان در این دنیا وجود دارد و نیز توجه داشته باشیم که در فهم معانی الفاظ ، نباید همیشه به دنبال مصداق های موجود و معین برویم ، بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسـی کنیم ، مسأله « وزن در روز رسـتاخیز » کاملاً حل خواهد شد . توضیح این که ؛ در گذشته هنگامی که مثلاً نام « چراغ » برده می شـد ، ظرفی به نظر می رسـید که مقـداری مـاده روغنی در آن ریخته شـده بود و فـتیله ای در میـان آن نصـب گردیـده و احتمالاً ـ حبـابی نیز روی آن برای تنظیم هوا قرار داده شـده بود ، در حالی که امروز از کلمه « چراغ » ، چیز دیگری می فهمیم ، دسـتگاهی که نه ظرفی برای روغن دارد و نه فـتیله ای و نه حبـابی برای تنظیم هوا ، امـا آن چه « چراغ » امروز را با دیروز پیوند می دهد ، همان هدف و نتیجه آن است ، یعنی وسیله ای که تاریکی را از میان می برد . در مسأله

« میزان » نیز چنین است و در همین جهات می بینیم که با گـذشت زمان « ترازوها » چه انـدازه دگرگون شده اند و حتی لفظ « میزان » به وسایـل دیگر سـنجش نیز گفته می شـود ،ماننـد « میزان الحراره » (وسـیله سـنجش گرمـا) ، « میزان الهوا » (وسـیله سنجش هوا) و مانند آن .

بنـابراین آن چه مسـلم است ، این است که در روز رسـتاخیز اعمـال انسان با وسـیله خاصـی سـنجیده می شود ، نه با ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا و چه بسا آن وسـیله همان وجود انبیاء و امامان و افرادصالح بوده باشد و در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السـلام به ما رسیده ، این مطلب به خوبی دیـده می شود . در « بحار الانوار » از امام صادق در پاسخ سؤال از تفسیر آیه ۴۷ سوره انبیاء ؛ « وَ نَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ » ، چنین می خوانیم : « وَ الْمَوازینُ الْاَنْبیاءُ وَ الْاَوْصِیاءُ وَ مِنَ الْخَلْقِ مَنْ

یَدْخُلُ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسابٍ : میزان سـنجش در آن روز ، پیامبران و اوصـیای آن ها هسـتند و از مردم ، کسانی می باشند که بدون حساب وارد بهشت می شوند » (یعنی کسانی که در پرونده اعمال آن ها نقطه تاریکی وجود ندارد) .(۱) و در روایت دیگری چنین نقل شده است : «اِنَّ اَمیرَ

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۵۲ و ۲۵۱ .

الْمُؤْمِنینَ وَ الْائِمَّهَ مِنْ ذُرِّیَّتِه هُمُ الْمَوازینَ : یعنی امیرمؤمنان و امامان و فرزنـدان او ، ترازوهای سـنجش هسـتند » (۱) در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی می خوانیم : « اَلسَّلامُ عَلی میزانِ الْاِسْلامِ : سلام بر میزان سنجش اعمال » . درواقع مردان و زنان نمونه جهان ، مقیاس های سـنجش اعمال انسان ها هستند و هرکس به آن اندازه که به آن ها شباهت دارد ، وزن دارد و آن ها که از ایشان بیگانه اند ، کم وزن یا بی وزن هسـتند . حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجش هستند ، ولی از آن جا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده

ابهام می ماند و در روز قیامت که به مقتضای « وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ » (۴۸/ابراهیم) روز بروز و ظهور است ، این واقعیت ها آشـکار می گردد. و از این جا روشن می شود که چرا « موازین » جمع بسته شده است ، زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجشند ، متعددنـد . این احتمال نیز وجود دارد که هرکـدام از آن ها در صـفتی ممتاز بوده اند ، بنابراین هریک میزان سـنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسان ها مختلف است ، الگوها و ترازوهای سنجش نیز

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۵۲ و ۲۵۱ .

بایـد مختلف باشـد . و نیز از این جا روشن می شود که آن چه در بعضـی از روایاتماننـد روایتی از امام صادق وارد شـده که پرسـیدند : « مـا مَعْنَی الْمیزانُ ؟ قالَ الْعَـدْلُ:معنی میزان چیست؟ فرمود:عـدل است » ،(۱)منافـاتی با آن چه گفتیم ، نـدارد ، زیرا دوسـتان خداونـد و مردان و زنان نمونه جهان ، مظهر عـدل می باشـند ، عـدل از نظر فکر و عـدل از نظر عقیـده و عـدل از نظر صفات و اعمال

۵۰ وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ اَنْزَلْناهُ اَفَاَنْتُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ

و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم ، آیا آن را انکار می کنید ؟

آیـا چنین کتـابی ، جای انکار دارد ؟ دلایل حقانیتش در خودش نهفته و نورانیتش آشکار است و رهروان راهش سعادتمند و پیروز .

برای این که بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه برکت است کافی است حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول قرآن که در تـوحش و جهـل و فقر و بـدبختی و پراکنـدگی زنـدگی می کردنـد ، بـا وضـعشان بعـد از نزول قرآن که اسـوه و الگویی برای دیگران شدند در

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن» ، جلد ۲ ، صفحه ۵ .

نظر بگیریم ، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آن ها .

۵۱ وَ لَقَدْ اتَیْنا اِبْراهیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنّا بِه عالِمینَ

ما وسیله رشدابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم .

« رُشْدَ » در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در این جا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هرگونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد .

تعبیر به « مِنْ قَبْلُ » اشاره به قبل از موسی و هارون است .

جمله « کُنّا بِه عالِمینَ » اشاره به شایستگی های ابراهیم برای کسب این مواهب است ، درحقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی دهد، این شایستگی ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است ، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است .

۵۲ اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِه ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ

آن هنگام که به عمویش(آزر)و قوم او گفت این مجسمه های

بی روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست ؟

« ابراهیم » با این تعبیر بت هایی را که در نظر آن ها فوق العاده عظمت داشت شدیدا تحقیر کرد . اولاً : با تعبیر « ما هذِهِ » (این ها چیست؟) ثانیا : با تعبیر به « تَماثیل » زیرا « تَماثیل » جمع « تِمْثال » به معنی عکس یا مجسمه بی روح است (تاریخچه بت پرستی می گوید : این مجسمه ها و عکس ها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته ، ولی تدریجا صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است) .

جمله « اَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ » با توجه به معنی « عُكُوف » که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می دهد که آن ها آن چنان دلبستگی به این بت ها پیدا کرده بودند و سر برآستانش می ساییدند و بر گردنشان می چرخیدند که گویی همواره ملازم آن ها بودند .

این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی ، زیرا آن چه از بت ها می بینیم همین مجسمه و تمثال است ، بقیه تخیل است و توهم و پندار است ، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد ، که برای مشتی سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد ؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است ، در برابر مصنوع خویش ، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود

را از آن بخواهد ؟

کثرت طرفداران دلیل بر حقانیت یک فکر نیست

۵۳ قالـُوا وَجَدْنا اباءَنا لَها عابِدینَ

گفتند : ما پدران خود را دیدیم که آن هارا عبادت می کنند.

۵۴ قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ وَ اباؤُکُمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ

گفت:مسلماشماوهم پدرانتان درگمراهی آشکاری بوده اید.

از آن جا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل تر و عالم تر از نسل های بعد باشند ، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش ها گسترده تر می شود ، ابراهیم بلافاصله به آن ها « پاسخ گفت : هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید » .

جالب این که بت پرستان در جواب ابراهیم ، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان ، گفتند : « ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم » .

ابراهیم هم در هر دو قسمت به آن ها پاسخ گفت ، که هم شما و هم پدرانتان ، همیشه در ضلال مبین بودید .

یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را

پایبند این اوهام نمی کند ، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را

۵۵ قالـُوا اَجِئْتَنا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللاّعِبینَ

گفتند: تو مطلب حقی برای ماآورده ای یا شوخی می کنی ؟

زیرا آن ها که به پرستش بت ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می پنداشتند، باور نمی کردند کسی جدا با بت پرستی مخالفت کند ، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم کردند .

۵۶ قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ الَّذیفَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ

گفت : (کاملاً حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان ها و زمین است که آن ها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوع هستم .

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آن ها و زمین و همه موجودات است ، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ، ارزش پرستش را ندارند ، مخصوصا با جمله « وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ » اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم ، بلکه همه آگاهان و فهمیده ها

همان هاکه رشته های تقلیدکورکورانه را پاره کرده اند گواه بر این حقیقتند.

ابراهیم نقشه نابودی بت ها را می کشد

۵۷ وَ تَاللّهِ لَأَکیدَنَ اَصْنامَکُمْ بَعْدَاَنْ تُوَلُّوامُدْبِرینَ

و به خدا سوگند نقشه ای برای نابودی بت هایتان در غیاب شما طرح می کنم .

« اَکیدَنَّ » از ماده « کَیْد » گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آن ها با صراحت بفهماندسرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کردوآن هارادرهم می شکنم.

ابراهیم برای این که ثابت کند این مسأله صد در صد جدی است و او بر سر عقیده خود تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل می پذیرد ، اضافه کرد : « به خدا سوگند ، من نقشه ای برای نابودی بت های شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از این جا بیرون روید خواهم کشید » .

در چند آیه بعد می خوانیم بت پرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و گفتند : ما شنیدیم جوانی سخن ازتوطئه درباره بت ها می گفت .

۵۸ فَجَعَلَهُمْ جُذاذا اِلّا کَبیرا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ یَرْجِعُونَ

سرانجام(با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آن ها، جز

بت بزرگشان را، قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند) .

به هر حال ابراهیم در یک روز که بت خانه خلوت بود و هیچ کس از بت پرستان در آن جا حضور نداشت ، طرح خود را عملی کرد .

توضیح این که : طبق نقل بعضی از مفسران بت پرستان در هر سال روز خاصی را برای بت ها عید می گرفتند ، غذاهایی در بتخانه حاضر کرده ، سپس دسته جمعی به بیرون شهر حرکت می کردند و در پایان روز بازمی گشتند و به بت خانه می آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود ، بخورند .

به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آن ها برود ، ولی او به عذر بیماری با آن ها نرفت .

به هر حال او بی آن که از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقمند متعصب و نادان داشتند ، به طوری که قرآن می گوید : « همه آن ها را قطعه قطعه کرد ، جز بت بزرگی که داشتند » .

و هدفش این بود « شاید بت پرستان به سراغ او بیایند

و او هم تمام گفتنی ها را بگوید » .

بت پرستی در اشکال گوناگون

درست است که ما از لفظ «بت پرستی» بیشتر متوجه بت های سنگی و چوبی می شویم ، ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را ، در هر شکل و صورت شامل می شود و طبق حدیث معروف « هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت او است » (کُلُّما شَغَلَکَ عَنِ اللّهِ فَهُوَ صَنَمُکَ) .

۵۹ قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِالِهَتِنا اِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمینَ

گفتند : هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعا از ستمگران است (و باید کیفر ببیند) .

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بت پرستان شادی کنان به شهر بازگشتند و یک سر به سراغ بت خانه آمدند ، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهایی که به زعم آن ها در کنار بت ها برکت یافته بود بخورند .

(۶۴) سوره اَنبیاء

همین که وارد بت خانه شدند با صحنه ای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بت خانه آباد با تلی از بت های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند. فریادشان بلند شد « صدازدند

چه کسی این بلا را بر سرخدایان ما آورده است » . مسلما هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است .

او هم به خدایان ما ستم کرده و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش . چراکه با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است .

۶۰ قالُوا سَمِعْنا فَتًى یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ اِبْراهیمُ

(گروهی) گفتند : شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بت ها سخن می گفت که او را ابراهیم می گفتند .

درست است که ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی کرد و درست است که تمام ویژگی های « جوانمردان » : « شجاعت » و « شهامت » و « صراحت »

و « قاطعیت » در وجودش جمع بود ، ولی مسلما منظور بت پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده ، بگویند « ابراهیم » این کار را کرده ، گفتند : جوانی که به او ابراهیم می گفتند چنین می گفت ... یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی شخصیت .

اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه ای رخ می دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده ، به دنبال ارتباط های

خصومت آمیز می گردند و مسلما در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بت ها گلاویز نبوده است .

۶۱ قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلی اَعْیُنِ النّاسِ لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ

(عده ای) گفتند : او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند.

۶۲ قالُوا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِالِهَتِنا یا اِبْراهیمُ

(هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند : تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم ؟

جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگویی او نسبت به بت ها آگاه است حاضر شود و به زودی هم آن ها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم ، به کجا خواهد رسید .

شور و ولوله عجیبی درمردم افتاده بود ، چراکه از نظر آن ها جنایتی بی سابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود .

سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آن جا جمع بودند ، بعضی می گویند : خود نمرود نیز بر این

ماجرا نظارت داشت .

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود ، گفتند : تویی که این کار را با خدایان ما کرده ای ، ای ابراهیم !

آن ها حتّی حاضر نبودند بگویند : تو خدایان ما را شکسته ای و قطعه قطعه کرده ای، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی ؟

۶۳ قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذافَسْئَلُوهُمْ اِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ

گفت : بلکه بزرگشان کرده باشد ، از آن ها سؤال کنید اگر سخن می گویند .

ابراهیم آن چنان جوابی گفت که آن ها را سخت در محاصره قرار داد ، محاصره ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند ابراهیم گفت : « بلکه این کار رااین بت بزرگ آن ها کرده، از آن ها سؤال کنید اگرسخن می گویند ».

اصول جرم شناسی می گوید : متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد ، در این جا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت) .

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید ؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید ؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آن ها را رقیب آینده خود فرض کرده و

حساب همه را یک جا رسیده است ؟

از آن جا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده و از آن جا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید ، در تفسیر این جمله ، مطالب مختلفی گفته اند آن چه از همه بهتر به نظر می رسد این است که :

ابراهیم به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد ، ولی تمام قرائن شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد ، بلکه می خواسته است عقاید مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است به رخ آن ها بکشد ، به آن ها بفهماند که این سنگ و چوب های بی جان آن قدر بی عرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند ، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آن ها بپردازند .

نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف ، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم تا محکوم شود و این به هیچ وجه دروغ نیست (دروغ آن است که قرینه ای همراه نداشته باشد) .

جزء هفدهم (۶۹)

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق نقل شده

می خوانیم : « ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که می خواست افکار آن هارا اصلاح کند و به آن ها بگوید که چنین کاری از بت ها ساخته نیست، سپس امام اضافه کرد و فرمود : به خدا سوگند بت ها دست به چنان کاری نزده بودند ، ابراهیم نیز دروغ نگفت » .

۶۴ فَرَجَعُوا اِلی اَنْفُسِهِمْ فَقالـُوا اِنَّکُمْ اَنْتُمُ الظّالِمُونَ

آن ها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند : حقا که شما ستمگرید .

سخنان ابراهیم ، بت پرستان را تکان داد ، وجدان خفته آن ها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد ، فطرت توحیدی آن ها را از پشت پرده های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت .

در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگزا بیدار شدند ، چنان که قرآن می گوید : « آن ها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند : حقا که شما ظالم و ستمگرید » .

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمت ها .

و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بت ها همین بود ، هدف

شکسـتن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود ، وگرنه شکسـتن بت فایده ای ندارد، بت پرستان لجوج فورا بزرگ تر و بیشتر از آن را می سازنـد و به جـای آن می نهنـد، همـان گونه که در تاریـخ اقوام نادان و جاهل و متعصب ، این مسأله ، نمونه های فراوان دارد .

تا این جا ابراهیم موفق شـد یک مرحله بسـیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیـدار ساختن وجـدان های خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی اجرا کند .

۶۵ ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ یَنْطِقُونَ

سپس بر سـرهاشان واژگـونه شدنـد (و حکم وجـدان را به کلی فرامـوش کردنـد و گفتنـد:)تو می دانی که این هـا سـخن نمی گویند.

ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلیـد کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صـیقل بخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود .

افسوس که این بیـداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید و در ضـمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضداین نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، چه تعبیر لطیفی قرآن می کند «سـپس آن ها بر سرهاشان واژگونه شدند » (ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِهِمْ) .

و برای این که از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند : « تو می دانی این ها هرگز سخن نمی گویند » . این ها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بت ها را کتمان کنند .

برهان دندان شکن ابراهیم

۶۶ قالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکُمْ شَیْئا وَ لا یَضُرُّکُمْ

(ابراهیم)گفت: آیاجزخدا چیزی را می پرستیدکه نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی می رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید) .

این جا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آن ها کند و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدار کننده قرار دهد : « فریاد زد : آیا شما معبودهای غیر خدا را می پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچک ترین ضرری » .

این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند ، نه شعور و درکی، نه می توانند از خود دفاع کنند و نه می توانند بندگان را به حمایت خود

بخوانند، اصلاً این هاچه کاری ازشان ساخته است و به چه دردمی خورند؟

۶۷ أُفٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ اَفَلا تَعْقِلُونَ

اف برشما و برآن چه غیرازخدا پرستش می کنید،آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید) ؟

در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد ، نخستین بار به هنگام دعوت آن ها به سوی توحید، صدا زد : این مجسمه های بی روح چیست که شما می پرستید ؟ اگر می گویید سنت نیاکان شمااست، هم شما و هم آن ها گمراه بودید .

در دومین مرحله ، اقدام به یک برنامه عملی کرد ، تا نشان دهد این بت ها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند ، نابودش کنند ، مخصوصا با اخطار قبلی به سراغ بت ها رفت و آن ها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آن هابه هم بافته اندهمه بیهوده است.

در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آن ها را در بن بست قرار داد ، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد.(۱)

ص:۶۱

۱- درباره معنی « أُفٍّ » مشروحا در جلد ۱۳ تفسیرنمونه ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء بحث شده است .

خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آن چه در توان داشت به کار برد ، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تأثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت .

امّا بدون شک ، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامت های استفهام در مغزهای آن ها باقی ماند و مقدمه ای شد برای بیداری و آگاهی گسترده تر در آینده .

از تواریخ استفاده می شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار ، به او ایمان آوردند (۱)و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت .

۶۸ قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا الِهَتَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ

گفتند : او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید ، اگر کاری از شما ساخته است .

گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم ، همه بت پرستان

محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند ، ولی لجاجت و تعصب شدید آن ها مانع از پذیرش حق شد ، به همین

۱- « کامل ابن اثیر » جلد اول، صفحه ۱۰۰ .

دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی درباره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود .

معمولاً رابطه معکوسی میان « زور » و « منطق » وجود دارد ، هرقدر زور انسان بیشتر می شود، منطق او ضعیف تر می گردد . جز در مردان حق که هر چه قوی تر می شوند، متواضع تر و منطقی تر می گردند.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم : هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و می خواستند در آتش بیفکنند ، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند و ازپیشگاه خداوندتقاضاکردندکه این قهرمان توحید و رهبرآزادمردان را حفظ کند.

و نیز نقل کرده اند : جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت : « اَلَکَ حاجَهٌ : آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم ؟ »

ابراهیم در یک عبارت کوتاه گفت : « اَمّا اِلَیْکَ فَلا : اما به تو، نه » (به آن کسی نیازدارم که از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است).

در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت : « فَاسْئَلْ رَبَّکَ : پس نیازت را از خدا بخواه » .

و او در پاسخ گفت : « حَسْبی مِنْ سُؤالی عِلْمُهُ بِحالی :

ص:۶۳

همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است » .(۱)

در حدیثی از امام باقر می خوانیم : در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: «یااَحَدُ یااَحَدُ یاصَمَدُ یاصَمَدُ یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا اَحَدُ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّه».(۲)

آن جا که آتش گلستان می شود

۶۹ قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْدا وَ سَلاما عَلی اِبْراهیمَ

(سرانجام اورا به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم : ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش .

به هر حال ابراهیم در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد، آن چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بت ها برای همیشه نابود و خاکستر شد .

اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان او است ، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده و رمز محبت را او به مادران آموخته ، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند ، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید ، چنان که قرآن در این جا می گوید : « به آتش

۱- « المیزان » جلد ۱۴ صفحه ۳۳۶ .

۲- «تفسیرفخررازی» ذیل آیه موردبحث .

گفتیم؛ ای آتش، سرد و سالم بر ابراهیم باش » (قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْدا وَ سَلاما عَلی اِبْراهیمَ) .

بـدون شـک فرمـان خـدا در این جا فرمان تکوینی بود ، همان فرمان که در جهان هستی به خورشـید و ماه و زمین و آسـمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد .

معروف چنین است که آتش آن چنان سـرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سـرما به هم می خورد و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر « سَلاما » نبود آتش آن چنان سرد می شد که جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد .

و نیز در روایت معروفی می خوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد .(۱)

حتی بعضی گفته اند : آن روز که ابراهیم در آتش بود : « آرام ترین و بهترین و راحت ترین روزهای عمرش محسوب می شد » .(۲)

۷۰ وَ اَرادُوا بِه کَیْدا فَجَعَلْناهُمُ الْاَخْسَرینَ

آن ها می خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند ، ولی

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « تفسیر فخر رازی » ذیل آیه مورد بحث .

ما آن ها را زیانکارترین مردم قرار دادیم .

ناگفته پیـدا است که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش ، صـحنه به کلی دگرگون شد ، غریو شادی فرو نشـست ، دهان ها از تعجب بازماند ، جمعی آشـکار و در گوشـی با هم درباره این پدیده عجیب سـخن می گفتند ، عظمت ابراهیم و خدای او ورد زبان ها شد و موجودیت دستگاه نمرود به خطر افتاده ، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید ، هر چنـد دل های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسـبت به خدای ابراهیم افزوده شد ، هر چند این گروه در اقلیت بودند .

سبب سازی و سبب سوزی

گاه می شود انسان در عالم اسـباب چنان غرق می شود که خیال می کنـد این آثار و خواص از آن خود این موجودات است و از آن مبـدأ بزرگی که این آثـار مختلف را به این موجودات بخشـیده غافـل می شود ، در این جـا خداونـد برای بیـدار ساختن بندگان دست به « سبب سازی » و «سبب سوزی » می زند .

موجوداتی که ظـاهرا کـاری از آن هـا سـاخته نیست ، سرچشـمه آثار عظیمی می شونـد ، به عنکبوت فرمان می دهـد چنـد تار سست و ضعیف

ص:۶۶

بر در غار ثور بتند و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جا می گشتند و اگر او را می یافتند نابود می کردند ، مأیوس می سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می کند .

و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هست (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) از کار می اندازد ، تا معلوم شود این ها هم از خود چیزی ندارند که اگر « رب جلیل نهیشان کند از کار می افتند حتی اگر ابراهیم خلیل » فرمان دهد .

توجه به این واقعیت ها که نمونه های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیده ایم ، روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آن چنان زنده و بیدار می کند که به او نمی اندیشند و از غیر او یاری نمی طلبند ، خاموش کردن « آتش مشکلات » را تنها از او می خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می طلبند ، جز او نمی بینند و از غیر او چیزی تمنّا نمی کنند .

هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان

۷۱ وَ نَجَّیْناهُ وَ لُوطا اِلَی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها لِلْعالَمینَ

و او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان

ص:۶۷

پربرکت ساختیم نجات دادیم .

داستان آتش سوزی ابراهیم و نجات اعجازآمیزش از این مرحله خطرناک ، لرزه بر ارکان حکومت نمرود افکند ، به گونه ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت ، چراکه دیگر نمی توانست ابراهیم را یک جوان ماجراجو و نفاق افکن معرفی کند ، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می تواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود ، شناخته می شد ، او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می ماند ، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بی نظیرش مسلماکانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود ، او به هر حال باید از آن سرزمین بیرون رود .

از سوی دیگر ابراهیم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود ، ضربه های خردکننده یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زد و بذر ایمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده ، تنها نیاز به عامل « زمانی » بود که تدریجا این بذرها بارور گردد و بساط بت و بت پرستی برچیده شود .

او باید از این جا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آن جا نیز پیاده کند ، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق « لوط » (لوط برادر زاده

ابراهیم بود) و همسرش « ساره » و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند .

گرچه نام این سرزمین صریحا در قرآن نیامده ، ولی با توجّه به آیه اوّل سوره اسراء (سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبْدِه لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ) .

معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی ، چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است .

در این که ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یـا دسـتگاه نمرود او را تبعیـد کردنـد و یا هر دو جهت دست به دست هم داد ، بحـث هـای مختلفی در تفاسـیر و روایـات آمـده اسـت کـه جمـع میـان همـه آن هـا همین است که از یـک سـو نمرود و اطرافیانش ابراهیم را خطر بزرگی برای خود می دیدنـد و او را مجبور به خروج از آن سـرزمین کردنـد و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سـرزمین تقریبا پایان یافته می دیـد و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد ، به خصوص که ماندن در « بابل » ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانیش تمام شود .

جالب این که در روایتی از امام صادق می خوانیم : « هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم را از آن سرزمین تبعید کند ، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود » .

ابراهیم به آن ها گفت: « این ها محصول سالیان طولانی از عمر من است ، اگر می خواهید **"مالم"** را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده ام به من بازگردانید » ، بنابر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند ، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند .

هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد ، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت : من می ترسم که اگر او در این جا بماند دین و آیین شما را خراب کند و به خدایانتان زیان رساند (۱)

۷۲ وَ وَهَبْنا لَهُ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحینَ

۱- «المیزان» ذیل آیات مورد بحث .

و اسحاق و علاوه براو، یعقوب را به وی بخشیدیم و همه آن ها را مردانی صالح قرار دادیم.

سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سرمی برد و آیه ۱۰۰ سوره صافات گویای این ساخته درونی او است : «رَبِّ هَبْ لیمِنَ الصّالِحینَ: پروردگارافرزندی صالح به من مرحمت کن ».

سرانجام خدا دعای اورا مستجاب کرد، نخست « اسماعیل » و سپس «اسحاق»را به او مرحمت کردکه هرکدام پیامبری بزرگ وباشخصیت بودند.

تعبیر به « نافِلَه » که ظاهرا تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود ، خدا نوه صالحی بنام یعقوب نیز بر آن افزود ، زیرا « نافِلَه » در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است .

۷۳ وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّهً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوهِ وَ ایتاءَ الزَّکوهِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ

و آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و بر پاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم و آن ها

ص:۷۱

فقط مرا عبادت می کردند .

در این آیه مجموعا « شش قسمت » از این ویژگی ها برشمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می شود مجموعا هفت ویژگی را تشکیل می دهد .

نخست می گوید : « وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً » یعنی علاوه بر مقام « نبوت و رسالت » مقام « امامت » را نیز به آن ها دادیم . امامت آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است .

فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت می کنند و از آن خبر می دهند و به مردم ابلاغ می کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انذار .

امّا در مرحله « امامت » این برنامه های الهی را به مرحله اجرا درمی آورند،خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن، در این مرحله آن هامربّیند و مجری احکام و برنامه ها و پرورش دهنده انسان ها و به وجود آورنده محیطی پاک و منزه و انسانی .

در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است،به تعبیردیگرایصال به مطلوب و هدایت تشریعی وتکوینی است.

امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می دهد .(۱)

درمرحله بعدفعلیت وثمره این مقام راباز گومی کند:(یَهْدُونَ بِاَمْرِنا).

نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد ، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سرمنزل مقصود (البته برای آن ها که آمادگی و شایستگی دارند) .

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آن ها این بود که (وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوهِ وَ ایتاءَ الزَّکوهِ) .

این وحی می تواند وحی تشریعی بوده باشد ، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آن ها گنجانیدیم : و نیز می تواند وحی تکوینی باشد ، یعنی به آن ها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم .

البتّه هیچ یک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگی ها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آن ها هرگز به نتیجه نمی رسد .

۱- شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱ ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره مطالعه فرمایید .

و در آخرین فراز به مقام « عبودیت » آن ها اشاره کرده ، می گوید : (وَ کانُوا لَنا عابِدینَ) .

ضمنا تعبیر به « کانُوا » که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد، شاید اشاره به این باشد که آن ها حتّی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت ، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده اند و در پرتو همین برنامه ها ، خداوند مواهب تازه ای به آن ها بخشیده .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله (یَهْدُونَ بِاَمْرِنا) در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق ، در برابر رهبران و پیشوایان باطل که معیار کار آن ها بر هوس های شیطانی است .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « امام در قرآن مجید دو گونه است در یک جا خداوند می فرماید : "وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا" یعنی به امر خدا نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند ، ولی در جای دیگر می فرماید : "وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَی النّارِ : ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند" فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار

می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب اللّه عمل می نمایند » (۱)

و این است معیار و محک برای شناسایی امام حق از امام باطل .

۸۷ وَ ذَاالنُّونِ اِذْذَهَبَ مُغاضِبافَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی

فِی الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ

و ذاالنون(یونس)را(به یادآور)،درآن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت ، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت ها(ی متراکم) فریاد زد : خداوندا ! جز تو معبودی نیست، منزهی تو ، من از ستمکاران بودم .

« نُون » در لغت به معنی ماهی عظیم ، یا به تعبیر دیگر نهنگ یا وال است ، بنابراین « ذَاالنُّون » یعنی صاحب نهنگ و انتخاب این نام برای یونس به خاطر ماجرایی است که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد .

« نَقْدِر » از ماده « قَدْر » به معنی سخت گیری و تضییق است ،

۱- آیه دوم که آیه ۴۱ سوره قصص است به فرعون و لشکر او اشاره می کند ، این حدیث در تفسیر صافی از کتاب کافی نقل شده است .

چراکه انسان به هنگام سخت گیری کردن هر چیزی را به قدر محدود در نظر می گیرد نه گسترده و بی حساب .

او گمان می کرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی تَرْک اَوْلی در این زمینه نکرده و اکنون که آن ها را به حال خود رها کرده و بیرون می رود ، چیزی بر او نیست ، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آن ها بماند و صبر و استقامت به خرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.

سرانجام به خاطر همین تَرْک اَوْلی او را در فشار قرار دادیم ، نهنگ عظیمی او را بلعید « و او در آن ظلمت های متراکم صدا زد خداوندا ! جز تو معبودی نیست ، خداوندا پاک و منزهی ، من از ستمکاران بودم » .

هم بر خویش ستم کردم هم بر قوم خودم ، می بایست بیش از این ناملایمات و شداید و سختی ها را پذیرا می شدم ، تن به همه شکنجه ها می دادم شاید آن ها به راه آیند .

قصّه حضرت یونس

۸۸ فَاسْتَجَبْنالَهُ وَنَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِ وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ

ما دعای او را به اجابت رساندیم و ازآن اندوه نجاتش بخشیدیم و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم .

ص:۷۶

او سال ها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود ، ولی هر چه کوشش کرد ، ارشادهایش در دل آن ها مؤثر نیفتاد ، خشمگین شد و آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت، در آن جا بر کشتی سوار شد، در میان راه دریا متلاطم گشت ، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند .

ناخدای کشتی گفت : من فکر می کنم در میان شم...بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت : کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) به هرحال چند بار قرعه کشیدند و در هر بار به نام یونس درآمد ، او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد .

هنگامی که او را به دریا افکندند ، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجازآمیز زنده نگه داشت .

سرانجام او متوجه شد ترک اولایی انجام داده ، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف نمود ، خدا نیز دعای او را مستجاب فرمود و از آن تنگنا نجاتش داد .(۱)

۱- « تفسیر فخر رازی » و « مجمع البیان » و « نُورُالثَّقَلَیْن » ذیل آیه مورد بحث .

ممکن است تصور شود این ماجرا از نظر علمی امکان پذیر نیست ، ولی بدون شک این امر یک خارق عادت است نه یک محال عقلی ، همانند زنده شدن مردگان که تنها خارق عادت محسوب می شود و محال نیست و به تعبیر دیگر از طرق عادی انجام آن امکان پذیر نیست ، ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد .

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود

۱۰۵ وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ

ما در « زبور » بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد .

« اَرْض » به مجموع کره زمین گفته می شود و سراسر جهان را شامل می گردد مگر این که قرینه خاصی در کار باشد ، گرچه بعضی احتمال داده اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است ، ولی ظاهر کلمه « اَرْض » هنگامی که به طور مطلق گفته می شود ، زمین این جهان است .

واژه « اِرْث » به معنی چیزی است که بدون معامله و داد و ستد به کسی انتقال می یابد و گاهی در قرآن کریم « اِرْث » به تسلط و پیروزی

ص:۷۸

یـک قـوم صالـح بر قوم ناصالـح و در اختیـار گرفتن مواهب و امکانـات آن هـا گفته شـده است ، چنـان که در آیه ۱۳۷ سوره اعراف درباره بنی اسرائیل و پیروزیشان بر فرعونیان چنین می خوانیم : « وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَها : ما شرق و غرب زمین را به ارث به آن قوم مستضعف دادیم » .

گرچه « زَبُور » در اصل به معنی هر گونه کتاب و نوشـته است ، هر چند در قرآن مجید در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته ، اشاره به زبور داود است ، اما بعید به نظر نمی رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد .

« زبور داود » یا به تعبیری که در کتب « عهد قدیم » آمده « مزامیر داود » عبارت است از مجموعه ای از مناجات ها و نیایش ها و اندرزهای داود پیامبر .

« ذِکْر » در اصـل به معنی یـادآوری و یـا چیزی که مـایه تـذکر و یـادآوری است و در آیات قرآن به همین معنی به کار رفته ، گاهی نیز به کتاب آسـمانی موسـی یعنی تورات اطلاق شـده (مانند آیه ۴۸ سوره انبیـاء : وَ لَقَـدْ اتَیْنا مُوسـی وَ هرُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً وَ ذِکْرا لِلْمُتَّقینَ) .

و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده ، مانند آیه ۲۷ سوره تکویر : « اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ » .

ولی بـا توجّه به تعبیراتی که در آیه به کـار رفته ، ظاهر این است که منظور از زبور ، کتاب داود و ذکر به معنی تورات است و بـا توجّه به این که زبور بعـد از تورات بوده ، تعبیر « مِنْ بَعْـد » نیز حقیقی است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود ، « ما ، در زبور ، بعد از تورات ، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهندبرد » .

روایات پیرامون قیام مهدی

در بعضی از روایات صریحا این آیه تفسیر به یاران مهدی شده است: چنان که در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام باقر چنین می خوانیم : « هُمْ اَصْحابُ الْمَهْدِیِّ فی اخِرِ الزَّمانِ: بندگان صالحی را که خداوند دراین آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند یاران مهدی در آخرالزمان هستند » .

درتفسیر قمی نیز در ذیـل این آیه چنین آمـده است : «اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهاعِبادِیَ الصّالِحُونَ، قالَ الْقائِمُ وَاَصْحابُهُ: منظور از این که زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند مهدی قائم و یاران او هستند».

ص:۸۰

نـاگفته پیـدا است مفهـوم این روایـات ، انحصـار نیست ، بلکه بیـان یـک مصـداق عـالی و آشـکار است و بارهـا گفته ایم این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد .

بنابراین در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سـرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد.

علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده ، روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسـنن در مورد مهدی از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و همچنین از « ائمه اهلبیت » علیهم السـلام نقل شده که همه آن ها دلالت بر این دارد سـرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد و مردی از خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد ، آن چنان که از ظلم و جور پر شده باشد .

از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده : «لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا اِلّا یَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ ، حَتّی یَبْعَثَ رَجُلاً (صالِحا) مِنْ اَهْلِبَیْتی یَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطا کَما مُلِئَتْ ظُلْما وَ جَوْرا : اگر از عمر جهان جز یک روز

نمانـد ، خداونـد آن روز را آن قـدر طولانی می کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صـفحه زمین را پر از عدل و داد کند ، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است ».

این حدیث با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است .(۱)

۱۰۶ اِنَّ فی هذا لَبَلاغا لِقَوْمٍ عابِدینَ

در این ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان .

ظاهر آیه این است که « هذا » اشاره به همان وعده ای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین داده شده است .

پیامبر و جهانی سازی اسلام

۱۰۷ وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم .

عموم مردم دنیـا اعم از مؤمن و کـافر همه مرهون رحمت تو هسـتند ، چراکه نشـر آیینی را به عهـده گرفـتی که سـبب نجـات همگان است ، حال

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب « منتخب الاثر » و « نور الابصار » مراجعه شود .

اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تأثیری بر عمومی بودن رحمت نمی گذارد .

این درست به آن می ماند که بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها باپزشکان ماهر و انواع داروها تأسیس کنند و درهای آن را به روی همه مردم بدون تفاوت بگشایند ، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست ؟ حال اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند تأثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت .

و به تعبیر دیگر رحمت بودن وجود پیامبر برای همه جهانیان جنبه مقتضی و فاعلیت فاعل دارد و مسلما فعلیت نتیجه ، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد .

تعبیر به « عالَمینَ » (جهانیان) آن چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسان ها را در تمام اعصار و قرون شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند ، چراکه وجودش برای همه انسان های آینده تا پایان جهان رحمت است و رهبر و پیشوا و مقتدا ، حتی این رحمت ، از یک نظر شامل فرشتگان هم می شود .

حدیث جالبی دراین جانقل شده که این عمومیت راتأییدمی کندحدیث

این است : هنگـامی که این آیه نـازل شـد پیـامبر از جبرئیـل پرسـید : « هَـلْ اَصابَـکَ مِنْ هـذِهِ الرَّحْمَهِ شَـیْی ءٌ: آیا چیزی از این رحمت عاید تو شد؟» .

جبرئیل در پاسخ عرض کرد : «نَعَمْ، اِنّیکُنْتُ اَخْشـی عاقِبَهَ الْاَمْرِ، فَامَنْتُ بِکَ ، لَمّا اَثْنَی اللّهُ عَلَیَّ بِقَوْلِه عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ : من از پایـان کـار خویش بیمنـاک بودم ، امـا به خـاطر آیه ای که در قرآن بر تو نازل شـده از وضع خود مطمئن شـدم ، آن جا که خداونـد مرا با این جمله مـدح کرده " ذی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ : جبرئیل نزد خداونـد خالق عرش بلنـد مقام و بلنـد مرتبه است " » .(۱)

پایان سوره اَنبیاء

ص:۸۴

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

سوره حَجّ

سوره حَجّ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

زلزله عظیم رستاخیز

۱ یااَیُّهَاالنّاسُ اتَّقُوارَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظیمٌ

ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است .

خطاب « یا اَیُّهَا النّاسُ » دلیل روشنی است بر این که هیچ گونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکان ها و مناطق جغرافیایی و طوایف و قبایل در آن نیست ، مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریک هستند .

۲ یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَی النّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ بِسُکاری وَ لکِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدیدٌ روزی که آن را می بینند (آن چنان وحشت سرتا پای همه را فرامی گیردکه)مادران شیرده،کودکان شیرخوارشان رافراموش می کنند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی درحالی که مست نیستند ولی عذاب

خدا شدید است .

در زلزله ها و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود ، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده و بارداران جنین خود را ساقط می کنند و بعضی همچون افرادمست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد ، اما زلزله رستاخیز چنان است که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند .

جمله « وَ تَرَی النّاسَ سُکاری » (مردم را به صورت مستان می بینی) اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله که مخاطب این جمله می باشد (و احتمالاً مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدم های او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند زیرا می گوید : مردم را به این حالت می بینی ، یعنی خودت چنین نیستی .

(۱۰۴) سوره حَجّ

پیروان شیطان

۳ وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ

گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند .

واژه « مَرید » از ماده « مَرد » در اصل به معنی سرزمین بلندی

ص:۸۶

است که خالی از هرگونه گیاه باشد و به درختی که از برگ خالی شود ، « اَمْرَد » می گویند و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نروییده ، نیز « اَمْرَد » گفته می شود .

در این جا منظور از « مَرید » کسی است که عاری از هرگونه خیر و سعادت و نقطه قوت است و طبعا چنین کسی سرکش و متمرد و ظالم و عصیانگر خواهد بود .

گروهی ازمردم گاه دراصل توحیدو یگانگی حق و نفی هرگونه شریک جدال می کنند و گاه در قدرت خدا نسبت به مسأله احیای مردگان و بعث و نشور و در هر صورت هیچ گونه دلیلی بر گفته های خود ندارند .

این گونه افراد که تابع هیچ گونه منطق و دانشی نیستند ، از هر شیطان سرکش و متمردی تبعیت می کنند .

نه از یک شیطان که از همه شیطان ها ، اعم از شیاطین انس و جن که هریک از آن ها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی دارند .

چرا آیه می گوید : " از هر شیطان " ؟

جالب این که نمی فرماید : چنین کسی از شیطان پیروی می کند، بلکه می گوید : از هر شیطان متمردی ، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند ، بلکه هریک

برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند ، آن چنان این دام ها متنوع است که انسان در تشخیص آن ها گم می شود مگر آن ها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند و مشمول جمله «اِلاّ عِبادُکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ» هستند (۴۰ / حجر) .

(۱۰۶) سوره حَجّ

ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت ، در مفهوم کلمه « شیطان » افتاده است ، ولی در این جا مخصوصا کلمه « مَرید » (فاقد هرگونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تأکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند ، کاملاً روشن گردد .

۴ کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَاَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدیهِ اِلی عَذابِ السَّعیرِ

بر او نوشته شده که هرکس ولایتش را بر گردن نهد ، به طور مسلم گمراهش می سازدو به آتش سوزان راهناماییش می کند.

« سَعیر » از « سَعْر » به معنی شعله ورشدن آتش است و دراین جا منظور آتش سوزان دوزخ است که از هر آتشی سوزنده تر می باشد.

۱۴ اِنَّ اللّهَ یُدْخِلُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَاالاَْنْهارُ اِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ ما یُریدُ

خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است (آری) خدا هرچه را اراده کند، انجام می دهد.

این پاداش های بزرگ برای او سهل و آسان است همان گونه که مجازات مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است .

در این مقایسه درحقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد ، در کنار دین قرار گرفته اند و با جزئی وسوسه منحرف می شوند و عمل صالحی نیز ندارند ، اما مؤمنان صالح در متن اسلامند و سخت ترین طوفان ها تکانشان نمی دهد ، درخت ایمانشان ریشه دار و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است ، این از یک سو .

از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی خاصیت هستند ، بلکه زیانشان بیشتر است اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و برترین نعمت ها را برای آن ها فراهم ساخته است .

سجود همگانی موجودات جهان چگونه است ؟

۱۸ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَالدَّوابُّ وَ کَثیرٌ مِنَ النّاسِ وَ کَثیرٌ حَقَّ

عَلَیْهِ الْعَذابُ وَ مَنْ یُهِنِ اللّهُ فَمالَهُ مِنْ مُکْرِمٍ اِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ ما یَشاءُ

آیا ندیـدی که سـجده می کنند برای خدا تمام کسانی که در آسـمان هاوزمین هسـتندو همچنین خورشـید و ماه و سـتارگان و کوه هـا و درختـان و جنبنـدگان و بسـیاری از مردم، اما بسـیاری ابا دارنـد و فرمان عـذاب درباره آن ها حتمی است وهرکسـی راخداخوارکند، کسی اورا گرامی نخواهد داشت، خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از « سجود » عمومی موجودات جهان وهمچنین « تسبیح » و « حمد » و « صلوه » (نماز) به میـان آمـده است و تأکیـد شـده که این عبـادات چهارگانه مخصوص انسان هانیست، بلکه حتی موجودات ظاهرابی جان نیز درآن شرکت دارند .

باتوجه به آن چه در آیه مورد بحث آمده ، موجودات عالم دارای دو گونه سجودند ؛ سجود تکوینی و سجود تشریعی .

خضوع و تسلیم بی قید و شـرط آن ها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آن ها است که تمام ذرات موجودات را شامل می شود ، حتی سلول های مغز فرعون ها

و نمرودها و منکران لجوج و تمام ذرات وجود آن ها مشمول این سجود تکوینی هستند .

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند ، و به موازات آن در عالم خود حمد و تسبیح خدا می گویند و سجود و صلات دارند (شرح این سخن در تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء درج گردیده است) و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم، حداقل تسلیم و خضوع آن ها در برابر همه نظامات هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست .

اما « سجود تشریعی » همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد .

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسان ها را دربرمی گیرد ، چرا در آیه فوق به گروهی از انسان ها تخصیص داده شده است ؟

اما توجه به این که « سجده » در این آیه در یک مفهوم جامع میان « تشریع » و « تکوین » استعمال شده ، پاسخ این سؤال روشن می شود ، زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان ، فرد تکوینیش منظور است ، اما در مورد انسان ها تشریعی

است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق « كَثيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ » هستند ومی دانیم استعمال یک لفظ درمفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد ، حتی نزد آن ها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند ، تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد جایز می دانیم .

ویژگی یاران خدا

۴۱ اَلَّذينَ اِنْ مَكَّنّاهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقامُوا الصَّلوهَ وَ اتَوُا الزَّكوهَ وَ اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الْاُمُورِ

یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی ازمنکر می نمایند و پایان همه کارها از آنِ خدا است .

« مَكَّنّا » از ماده « تمکین » که به معنی فراهم ساختن وسایل و ابزار کار است ، می باشد اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری .

« مَعْرُوف » به معنی کارهای خوب و حق است و « مُنْكَر » به

معنی زشت و باطل ، زیرا اولی برای هر انسان پاک سرشتی شناخته شده و دومی ناشناس است و به تعبیر دیگر اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ .

یاران خدا هرگز پس از پیروزی همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند و در غرور و مستی فرونمی روند ، بلکه پیروزی ها و موفقیت ها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند ، آن ها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند ، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است ، چراکه « صلوه » (نماز) سمبل پیوند با خالق است و « زکاه » رمزی برای پیوند با خلق ، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهارصفت برای معرفی این افراد کافی است و در سایر آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگی های یک جامعه باایمان و پیشرفته فراهم است .(۱)

۱ به « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲ مراجعه فرمایید .

۴۶ اَفَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها اَوْ اذانٌ یَسْمَعُونَ بِها فَاِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدوُرِ

آیا آن ها در زمین سیر نکردند تا دل هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند، یا گوش های شنوایی که ندای حق را بشنوند، چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود ، بلکه دل هایی که در سینه ها جای دارد، بینایی را از دست می دهد .

ویرانه های کاخ های ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیاپرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند ، هریک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند .

این ویرانه ها، کتاب های گویا و زنده ای است از سرگذشت این اقوام، از نتایج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان .

این زمین های خاموش و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد ، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دهدکه گاه مطالعه یکی از آن ها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس

می دهـد و باتوجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی انسان ها است ، آینده را در برابرش مجسم می کنند ، آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا و چشم را بینا می سازد .

و به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن دستور جهانگردی داده شده است اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراعنه را آیینه عبرت بداند ، گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد .

پیرامون بررسی تاریخ گذشتگان ازطریق جهانگردی ، به جلد ۳ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۱۰۱ مراجعه فرمایید .

سپس برای این که حقیقت این سخن آشکارتر گردد ، قرآن می گوید : « فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتى فِى الصُّدوُرِ » .

درحقیقت آن ها که چشم ظاهری خویش را ازدست می دهند ، کور و نابینا نیستند و گاه روشن دلانی هستند از همه آگاه تر ، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند .

لذا درروایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « شَرُّ الْعَمی ،

عَمَی الْقَلْبُ : بدترین نابینایی ، نابینایی دل است » .(۱)

و در روایت دیگری که در کتاب « غَوالِی اللّئالی » آمده ، می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « اِذا اَرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیْرا فَتَحَ عَیْنَ قَلْبِه فَیُشاهِدُ بِها ما کانَ غائِبا عَنْهُ : هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند ، چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود ، مشاهده کند » .(۲)

اما این سؤال که چگونه نسبت درک حقایق به قلب ها که در سینه ها قرار دارد ، داده شده است ، با این که می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست ، در جلد اول «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۷ سوره بقره مشروحا به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است.

یکی از معانی « قَلْب » ، عقل است و یکی از معانی « صَدْر » ، ذات و سرشت انسان

به علاوه قلب ، مظهر عواطف است و هرگاه برقی از عواطف و ادراک هایی که مایه حرکت و جنبش است، در روح انسان آشکار شود ، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی ، ظاهر می گردد ، ضربان قلب

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد۳، صفحه۵۰۸و۵۰۹ .

۲- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد۳، صفحه۵۰۸و۵۰۹ .

دگرگون می شود ، خون باسرعت به تمام ذرات بـدن انسان می رسـد و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد ، بنابراین اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود ، به خاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان ، قلب او است .

نشانه های خدا در صحنه هستی

۶۳ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ مُخْضَرَّةً اِنَّ اللّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ

آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین (بر اثر آن) سرسبز و خرم می گردد؟ و خداوندلطیف و خبیر است.

« لَطیف » از ماده « لُطْف » به معنی کار بسیار ظریف و باریک است و اگر به رحمت های خاص الهی « لُطْف » گفته می شود ، نیز به خاطر همین ظرافت آن است .

« خَبیر » به معنی کسی است که از مسائل دقیق ، آگاه شود .

لطیف بودن خـدا ایجـاب می کنـدکه نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بـذرها در اعماق خاک ها نهفته است ، پرورش دهد و آن ها را که در نهایت ظرافت و لطافت هسـتند ، از اعماق خاک تیره برخلاف قانون جاذبه بیرون فرستد و در معرض تابش آفتاب و

وزش نسیم قرار دهد و سرانجام آن را به گیاهی بارور یا درختی تنومند تبدیل کند .

اگر او دانه های باران را نمی فرستاد و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و « لطیف » نمی شد ، آن ها هرگز قدرت نمو و رشد نمی داشتند ، اما او با این باران به آن محیط خشک و خشن ، لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد .

در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف ازآغازحرکت در زیر خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده، آگاه و خبیر است .

خداوند به مقتضای لطفش باران را می فرستد و به مقتضای خبیربودنش ، اندازه ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد ، سیل است و ویرانی و اگر کمتر از حد باشد ، خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند .

در آیه ۱۸ سوره مؤمنون نیز می خوانیم : « وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَاَسْكَنّاهُ فِی الْأَرْضِ : ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین ، سپس آن را در زمین ساکن کردیم » .(۱)

۱- به « تفسیر نمونه » ، جلد ۵ ، ذیل ۱۰۳ سوره انعام مراجعه فرمایید .

۶۵ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَكَمْ ما فِی الاْرْضِ وَ الْفُلْكَ تَجْری فِی الْبَحْرِبِاَمْرِهِ وَ یُمْسِكَ السَّماءَ اَنْ تَقَعَ عَلَی الاْرْضِ اِلاّ بِاِذْنِهِ اِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ

آیا ندیدی که خداوند آن چه در زمین است ، مسخر شما کرد ؟ و کشتی ها به فرمان او برصفحه اقیانوس ها حرکت می کنند و آسمان(کرات و سنگ های آسمانی)را نگه می دارد تابر زمین، جز به فرمان او فرونیفتند ؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است .

از یک سو هریک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت درآورده و نیروی « دافعه » حاصل از گریز مرکز را درست معادل نیروی « جاذبه » آن ها قرار داده است ، تا هریک در مدار خود بی آن که در فاصله های آن ها دگرگونی حاصل شود ، به حرکت درآیند و تصادمی در میان کرات روی ندهد .

از سوی دیگر جوّ زمین را آن چنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه برخورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلش ندهند .

آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین

گهواره زمین را امن و امان و خالی از هرگونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد ، نه سنگ های سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند .

تسخیر موجودات زمین و آسمان

تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آن ها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می باشند .

مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آن است که در خدمت منافع او باشند و به نفع او کار کنند و به او امکان بهره گیری دهند ، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هرکدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره برداری او قرار می گیرند در تسخیر اویند .

این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر این که شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می سازد و به او عظمتی می بخشد که در خور مقام خلیفه اللهی است ، نعمت های گوناگون خدا را به خاطرش می آورد ، حسّ قدردانی را در او برمی انگیزد و از نظام بدیعی که در چگونگی این

تسخیر به کار رفته ، وی را به خدا نزدیک می سازد .

و اگر می بینیم در میان نعمت های زمینی ، حرکت کشتی ها بر صحنه اقیانوس ها بالخصوص ذکر شده ، به خاطر آن است که این کشتی ها در گذشته و حال مهم ترین وسیله ارتباطی و انتقال انسان ها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند و هیچ وسیله نقلیه ای تاکنون نتوانسته است جای کشتی ها را در این زمینه بگیرد .

به طور قطع اگر یک روز تمام کشتی ها بر صفحه اقیانوس ها از حرکت بازایستند ، زندگی انسان ها به کلی مختل خواهد شد ، چراکه راه های خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال این همه وسایل و کالا را ندارد ، مخصوصا در عصر و زمان ما باتوجه به این که مهم ترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر، نفت است و مهم ترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر ، همان کشتی ها هستند ، اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود چراکه گاهی کار یک کشتی نفت کش غول پیکر را ده هزار اتومبیل هم نمی تواند انجام دهد و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است .

ص:۱۰۱

خدایان دروغین حتی نمی توانند یک مگس خلق کنند

۷۳ یا اَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دوُنِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبابا وَ لَوِاجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئا لا یَسْتَنْقِذوُهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْل ـُوبُ

ای مردم ! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید ؛ کسانی راکه غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هرچنـد برای این کار دست به دست هم دهند و هرگاه مگس چیزی از آن را برباید ، نمی توانند آن را بازپس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوان هستند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان) .

همه بت هـا و همه معبودان آن هـا و حـتی همه دانشـمندان و متفکران و مخترعـان بشـر اگردست به دست هم بدهنـد، قـادر بر آفرینش مگسی نیستند .

بنابراین چگونه می خواهید شما این ها را هم ردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفریننده آسمان ها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگل ها و اعماق زمین است ،

ص:۱۰۲

خداونـدی که حیـات و زنـد گی را در اَشـکال مختلف و چهره هـای بـدیع و متنوع قرار داده که هریـک از آن هـا انسـان را به اعجاب و تحسین وامی دارد ، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا ؟

سپس اضافه می کنـد نه تنها قادر نیسـتند مگسـی بیافریننـد ، بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجز هسـتند ، چراکه « اگر مگس چیزی از آن ها را برباید ، نمی توانند آن را بازپس گیرند » .

موجودی به این ضـعیفی و نـاتوانی که حتی در مبـارزه با یک مگس شـکست می خورد ، چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بداند و حلّال مشکلات .

آری « هم این طلب کنندگان و بت ها ، ضعیف و ناتوان هستند و هم آن مطلوبان و مگس ها » .

مثالی روشن برای بیان ضعف ها

این مثال همان « مگس » است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذایی : این مثال گرچه در برابر مشـرکان عرب ذکر شده ، ولی بـاتوجه به این که مخاطب همه مردم جهان هسـتند (یا اَیُّهَا النّاسُ) اختصاصـی به بت های سـنگی و چوبی نـدارد ، بلکه تمام معبودهایی را که جز خدا می پرستند ، در این مثال شرکت داده شده اند ، اعم از

فرعون ها و نمرودها و شخصیت های کاذب و قدرت های پوشالی و مانند آن .

آن ها نیز بر این مثال منطبق هستند ، آن ها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشکر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانگانشان را دعوت کنند ، قادر به خلق مگسی نیستند و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آن ها بر گیرد ، توانایی به بازگرداندن آن ندارند .

۷۴ ما قَدَروُا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ

آن ها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند ، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .

به قدری در معرفت و شناسایی خدا ، ضعیف و ناتوان هستند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی مقدار تنزّل دادند و آن ها را شریک او شمردند که اگر کمترین معرفتی درباره قدرت خدا داشتند ، بر این مقایسه خود می خندیدند .

پایان سوره حَجّ

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۰۵

فهرست مطالب

ص:۱۰۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۰۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹